



موارد استدلال تفسیری - کلامی به آیه «لا اکراه فی الدین»

مهدی فانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۳

محمدحسین رجیبی^۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۰۲/۰۴

چکیده

مقاله حاضر مهمترین مواردی را که دانشمندان علم کلام به آیه «لا اکراه فی الدین» استناد کرده اند، مورد بررسی قرار داده است؛ بر این اساس آیه شریفه در دو جهت مورد استدلال قرار گرفته است: ۱. در مورد افعال الهی؛ مانند: قاعده لطف، تشریح قوانین و تکالیف به شرط اختیار و نیز امتحان الهی؛ ۲. در مورد آنچه به انسانها مربوط می‌شود (اعم از معصومان علیهم‌السلام و غیر آنان)؛ مانند: بحث عصمت و بحث از وظیفه که در ارتباط با معصومان علیهم‌السلام مطرح گردیده و مباحثی چون: نفی تقلید در عقاید و آزادی فکر و عقیده در رابطه با همه انسانها. و سرانجام، بحث «کثرت‌گرایی دینی و نفی جبر» از مباحثی است که در راستای اندیشه و دیدگاه گروه‌های مختلف فکری و کلامی (قدیم و جدید) مورد تأمل قرار گرفته است. از بررسی موارد فوق بدست می‌آید که محوری‌ترین موضوعی در این راستا، بحث «نفی جبر و اثبات اختیار» است که بر اساس آن، استدلال‌های دیگر شکل می‌گیرد.

واژگان کلیدی

دین، اختیار، نفی اجبار، تکالیف، آزادی عقیده.

۱. استادیار دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی.

۲. استادیار دانشگاه امام حسین علیه‌السلام.

مقدمه

آیه ۲۵۶ سوره بقره: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» که همراه با «آیه‌الکرسی» تلاوت و خوانده می‌شود، از پرکاربردترین آیات قرآن کریم است که گروه‌های متعدد، از عموم مسلمانان تا فقها، مفسران و دانشمندان علم کلام، آن را در مواقع مختلف قرائت، و بدان استدلال می‌کنند. این قسمت از آیه شریفه، همچون قاعده‌ای است که صاحب‌نظران علوم گوناگون از آن برای اثبات مدعای خود بهره می‌برند. همان‌گونه که از ظاهر آیه شریفه استفاده می‌گردد، هر گونه اجباری در دین توسط آن نفی می‌گردد و در نگاه نخست، بر آزادی و اختیار انسان تأکید می‌شود. دانشمندان علم کلام با توجه به آن، هر گونه جبری را در مرحله تکوین در اعمال و رفتار انسان نفی کرده و انسان را موجودی مختار و شایسته تکلیف می‌دانند؛ کارشناسان علوم تربیتی و رفتاری، بر اساس آیه، تحمیل و اجبار در تعلیم و تربیت را شیوه غالب و پذیرفته‌ای نمی‌دانند و بر پذیرش آزادانه و آگاهانه رفتارهای اخلاقی اصرار می‌ورزند (رهنمایی، ۱۳۸۸: ۱۰۹)؛ فقها با توجه به آیه شریفه ابراز می‌دارند: انعقاد عقود شرعی فقط از روی اختیار، صحیح است و عقود را که افراد بدون اختیار منعقد کرده‌اند، باطل است (نجفی، ۱۳۹۱، ۲۲: ۲۶۰)؛ مفسران با توجه به این آیه و دیگر آیات قرآن، وظیفه پیامبر ﷺ را ابلاغ پیام الهی دانسته و اجبار را در مرحله ایمان قلبی نمی‌پذیرند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۷: ۶۵ و ۳۱۲) و ...

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این آیه در عرصه‌های متعددی از علوم مورد استفاده و استناد است که پرداختن به آن موارد، نیازمند زمان کافی و زمینه‌های مناسب خود است. این مقاله می‌کوشد به برخی از این موارد در ضمن استدلال‌های صاحب‌نظران علم کلام اشاره نماید تا پژوهش‌گران را در شناخت این موارد و به‌کارگیری آن در عرصه‌های دیگر یاری کند.

پیشینه بحث

بحث و استدلال به آیه شریفه، قطعاً پس از نزول آیه و مفهومی که از آن استفاده می‌گردید، مطرح شد. با توجه به توصیه پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام به آثار و برکات آیه‌الکرسی و آیه مذکور که معمولاً همراه با آن تلاوت می‌گردید، اهمیت و توجه آن نزد مسلمانان افزایش پیدا کرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۳۳۷). با دقت در شأن نزول آیه، فهمیده می‌شود که اولین مفسر آن، پیامبر ﷺ بوده که مسلمانان را از اجبار دیگران به پذیرش دین منع کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲: ۶۳۱). بر این اساس می‌توان گفت، بحث آزادی تکوینی انسان در انتخاب عقیده، جزء

اولین مباحث کلامی است که با نزول آیه در میان مسلمانان رایج گردید. به یقین، توضیح و تبیین آیه شریفه از سوی اهل بیت علیهم السلام زمینه بحث و استدلال به آیه مذکور را نزد مسلمانان فراهم کرد (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۸۹: ۲۶۳).

با توجه به محوری‌ترین موضوع کلامی درباره آیه، یعنی: اختیار در انجام تکالیف و نفی اجبار در عقیده و عمل، پس از پدید آمدن فرقه‌های کلامی (شیعه، معتزله و اشاعره) هر گروه با توجه به عقاید خود، به بحث و بررسی درباره آن می‌پرداخت (خراسانی، ۱۴۱۶ق: ۷۱۵). غالباً بحث درباره آیه مذکور در تفاسیری که به صورت مجموعی، قرآن را تفسیر کرده‌اند مطرح شده و کمتر نوشتاری به طور جداگانه تنها به تفسیر آیه مزبور پرداخته است. پس از مطرح شدن مباحث جدیدی چون: تکثرگرایی دینی، آزادی فکر و عقیده، حقوق بشر و چالش‌هایی که در این راستا به وجود آمد، صاحب‌نظران به طور جداگانه به تفسیر این آیه پرداخته و ارتباط مفهومی آن را با مباحث جدید تبیین کردند؛ گاهی نیز در مقام پاسخ به شبهاتی چون: گسترش آیین اسلام با شمشیر و حکم خاصی که درباره ارتداد وجود دارد، به تبیین مفهوم آیه روی آورده و در این زمینه مقالاتی را به نگارش درآورده‌اند.^۱

مقاله حاضر، مقاله‌ای توصیفی با تکیه بر کلام امامیه است که به نشان دادن مواردی می‌پردازد که صاحب‌نظران علم کلام در آن موارد به آیه شریفه استدلال کرده و به تبع آن، نگاهی مجموعی و کلی به موضوع را ایجاد می‌کند.

شأن نزول

شأن نزول‌هایی که غالباً در تفاسیر شیعه و اهل سنت درباره آیه «لا اکراه فی الدین» ذکر کرده‌اند، به طور کلی درباره گروهی از افراد است که می‌خواستند به آیین مسیحیت یا یهودیت درآیند (واحدی، ۱۴۱۱ق: ۸۵ و ۸۶)، و در مقابل، مسلمانانی که می‌خواستند آنان را به قبول دین اسلام مجبور کنند و آیه «لا اکراه فی الدین» آنان را از اجبار بر این کار بازداشته است (طبری، ۱۴۱۲ق، ۳: ۱۰). در برخی از این شأن نزول‌ها، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند: «به آنان اختیار دهید به سوی هر دینی که می‌خواهند بروند (خیروا اصحابکم)» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲: ۶۳۱). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، شأن نزول‌ها در منابع فریقین عمدتاً به مباحث اعتقادی مربوط می‌شود و نظری به اجبار در مرحله اعمال (تکالیف) ندارد.

۱. از جمله رک: قربان‌نیا: ۱۳۸۲: ۲۲-۳۲؛ شهناز: ۱۳۸۷: ۲۵-۳۰.

ارتباط آیه

گرچه آیه «لا اکراه فی الدین» در مواردی به تنهایی بدون نظر به فراز بعدی «قد تبین الرشد من العی» مورد استناد قرار گرفته است، ولی به یقین با آن بخش، ارتباط مفهومی کاملی پیدا می‌کند، و در حقیقت «قد تبین الرشد من العی» به منزله علت «لا اکراه فی الدین» است؛ گویا چنین سؤال می‌شود: چرا در دین اجبار و اکراهی وجود ندارد؟ که پاسخ داده می‌شود: چون راه هدایت و مستقیم از راه‌های انحرافی مشخص گردیده و با وجود این، نیازی به اجبار وجود ندارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۳۴۳). بر این اساس، هر کس به طاغوت کفر ورزد و از روی اختیار به خداوند ایمان آورد، قطعاً به دستگیری محکمی دست یافته است.

اهمیت آیه «قد تبین الرشد من العی» از چند جهت است: ۱. این بخش علت برای پیش از خود قرار می‌گیرد و علت عدم اجبار را توضیح می‌دهد؛ ۲. برخی مفسران با توجه به این قسمت، به عدم نسخ آیه «لا اکراه فی الدین» استدلال می‌کنند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۳۴۳)؛ ۳. با توجه به این بخش، برخی قاعده «اتمام حجت بر مردم و عدم اجبار آنان بر عمل» را استفاده کرده و در مواردی به آن استدلال کرده‌اند (حسینی‌میلانی، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

معناشناسی دین

صاحب‌نظران، دین را از نظر لغوی به معنای طاعت و جزاء (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۲۳) و عادت، سیره، حساب، قهر، قضا، حکم، حال، سیاست و رأی در نظر گرفته‌اند (تهانوی، ۱۱۵۸ق، ۱: ۸۱۴).

و از نظر اصطلاحی، تعاریفی از آن ارائه داده‌اند؛ از جمله:

۱. دین عبارت است از: اصول و فروعی که خداوند برای خردمندان قرار داده است (مجموعه قوانین) (طریحی، ۱۳۷۵، ۶: ۲۵۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۳۷).
۲. دین عبارت است از: اصول، عقاید و احکامی که با فطرت انسان هماهنگ است (سبحانی، بی‌تا: ۵۳۷).

۳. دین عبارت است از: مجموعه‌ای از معارف مرتبط با مبدأ و معاد و منظومه‌ای از قوانین و ضوابط عبادی، اجتماعی و معاملاتی که از طریق وحی به دست آمده و انسان آن را به واسطه نبوت گرفته است (طباطبائی، ۱۴۱۸ق: ۱۳۹).

۴. دین عبارت است از: روش و راهی که خداوند برای همه امت‌ها به معنای وسیعش در نظر گرفته است، ولی شریعت به آن راهی اطلاق می‌شود که خداوند برای امت یا پیامبر خاصی در

نظر گرفته؛ مانند این که می‌گوییم: شریعت نوح علیه السلام، شریعت ابراهیم علیه السلام و شریعت محمد صلی الله علیه و آله، بنابراین شریعت، اخص از دین است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۵: ۳۵۰).

۵. دین عبارت است از: راهی که انسان برای رسیدن به سعادت می‌پیماید (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۷: ۱۹۲).

با دقت در تعاریف مزبور ملاحظه می‌شود که بیشتر آن‌ها معنایی را در نظر می‌گیرند که شامل عقاید، احکام و اعمال دینی می‌شود و این موضوع در عمل، منطبق با گستره‌ای است که صاحب‌نظران برای دین در نظر گرفته‌اند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

گستره دین

صاحب‌نظران، مقصود از دین را در آیه شریفه به «عقاید» محدود نکرده و در عرصه‌های دینی دیگر، به آن استدلال کرده‌اند؛ از جمله امام خمینی رحمه الله فضایل اخلاقی را در معنای دین دخیل دانسته و برای رشد اخلاقی با توجه به آیه شریفه، عنصر اختیار را ضروری می‌داند (امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸: ۳۷).

برخی صاحب‌نظران در همین راستا اعمالی را که از روی اجبار صورت پذیرفته است، مورد محاسبه در عالم آخرت نمی‌دانند و برای محاسبه اخروی اعمال، بر اختیاری بودن آن با توجه به آیه شریفه تأکید می‌کنند (مدنی، ۱۴۰۹-۱۴۱۱ق، ۵: ۳۵۸).

گروهی، کسب علم الهی را که جلوه‌ای از معارف ضروری دین و مقدمه رسیدن به سعادت است، مبتنی بر اختیار دانسته و تأکید کرده که با اجبار حاصل نمی‌شود (اخوان‌الصفاء، ۱۴۱۲ق، ۴: ۴۶۰).

برخی صاحب‌نظران، آیه شریفه را به منزله قاعده‌ای عقلی، مثل قاعده «شکر منعم» دانسته که بسیاری از علوم اسلامی مبتنی بر آن است، و محتوای این قاعده آن است که: جعل قانونی که بر اساس جبر و اکراه است، ظلم تلقی می‌شود و برای خداوند متعال نیز قبیح خواهد بود (سبزواری، ۱۴۰۹ق، ۴: ۲۹۸). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در بیان این قاعده با توجه به گستره دین، آن را در قوانین تشریحی نیز جاری دانسته‌اند.

و سرانجام گروهی از فقیهان، آیه مزبور را درباره وظایف و تکالیف عملی نیز به کار برده‌اند؛ از جمله در این موارد، به آن استدلال کرده‌اند:

- هر واجبی که انجام دادن آن بر مکلف متعذر بود، از او ساقط می‌شود (کاظمی‌شبر،

۱۴۰۴ق: ۳۰۶).

- در مرحله بیعت با پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام اجباری وجود ندارد (خلخال، ۱۴۲۵ق: ۸۷۶).
 - علامه حلی رحمه الله آیه شریفه را به صراحت در مورد احکام جاری می‌داند و بر اساس آن، تکلیف مالایطاق در دین را جایز نمی‌داند (علامه حلی، ۱۴۰۹ق: ۴۱۷).

قاعده لطف

از مواردی که به آیه «لا اکراه فی الدین» استدلال کرده‌اند، درباره قاعده لطف است. امامیه و معتزله، لطف را بر خداوند واجب می‌دانند. مقصود آنان از این وجوب، به معنای حکم شرعی که اصطلاحی فقهی است، نیست، بلکه به این معناست که اگر فاعل، آن را انجام ندهد استحقاق مذمت دارد (طوسی، ۱۴۰۵ق: ۳۴۲) و در تعریف آن بر چند نکته تأکید می‌ورزند: ۱. لطف، چیزی است که بنده را به اطاعت از خداوند نزدیک کند؛ ۲. او را از نافرمانی خداوند دور سازد؛ ۳. این نزدیکی و دوری باید با اختیار بنده و بدون هیچ اجباری باشد، و برای این موضوع به آیه «لا اکراه فی الدین» استدلال کرده‌اند؛ به این معنا که چون در دین اجباری نیست، باید بنده از روی اختیار خود، به طاعت خداوند نزدیک و از معصیت خداوند دور گردد (حلی، ۱۴۰۹ق: ۱۱۰ و ۴۱۷. و نیز ر.ک: شبّر، ۱۴۲۴ق: ۱۰۸).

با دقت در استدلال مزبور مشخص می‌گردد که «دین» در آیه شریفه، در محدوده «اعمال» (اطاعت و ترک معصیت) به کار برده شده است.

وجوب امر به معروف و نهی از منکر

یکی از مباحثی که در کتب کلامی به آن پرداخته‌اند، بحث وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. این بحث نزد معتزله از اصول دین است و آن را در کتب کلامی ذکر می‌کنند، ولی اشاعره آن را از فروع دانسته و آن را در کتب فقهی ذکر می‌کنند. به نظر می‌رسد، علت این که معتزله آن را در اصول ذکر کرده‌اند، به دلیل مخالفت اشاعره با دلایل عقلی باشد. امامیه نیز آن را از فروع دین به حساب آورده و وجوب امر به معروف و نهی از منکر را در کتب فقهی ذکر می‌کنند (گیلانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۹).

تفتازانی در این باره می‌گوید: عادت متکلمان آن است که بحث وجوب امر به معروف و نهی از منکر را با این که به مباحث فقهی شبیه‌تر است، در کتب کلامی آورند، و شاید از این جهت شبیه بحث توبه باشد (که علمای علم کلام آن را در کتب خود ذکر می‌کنند)، زیرا توبه باعث دوری انسان از گناه می‌گردد (و از این نظر، مصداق قاعده لطف قرار می‌گیرد که خود مسئله‌ای کلامی است).

در مقابل کسانی که قائل به وجوب امر به معروف و نهی از منکرند، گروهی قائل به عدم وجوبند و برای این منظور به آیه «لا اکراه فی الدین» استدلال کرده‌اند که می‌گوید در دین هیچ اجباری نیست، و بر این اساس قائل شده‌اند: امر به معروف و نهی از منکر، نوعی اجبار به انجام یا انجام ندادن عمل است و با آیه مذکور منافات دارد.

تفتازانی از دو طریق به این اشکال پاسخ می‌دهد: ۱. آیه «لا اکراه فی الدین» نسخ شده است؛ ۲. «امر و نهی»، اکراه و اجبار نیست (ر.ک: تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۱۷۳).

در توضیح استدلال اول که تفتازانی به تبع برخی از مفسران، قائل به نسخ آیه «لا اکراه فی الدین» شده است، چنین گفته‌اند: آیه «لا اکراه فی الدین» پیش از هجرت بر پیامبر ﷺ نازل شده و هرگونه اجبار در دین را نفی می‌کند، ولی پس از هجرت و نزول آیات جهاد، این آیه نسخ شده است (احمدبن سلیمان، ۱۴۲۴ق: ۳۹۸) و پس از نسخ آیه، دیگر نمی‌توان برای عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر، به آن استدلال کرد. در مقابل این گروه، برخی صاحب‌نظران نسخ را در آیه «لا اکراه فی الدین» نپذیرفته و چنین استدلال کرده‌اند: در آیه ۲۵۶ بقره که آمده است: در دین اجباری وجود ندارد، علتی بیان شده و آن علت، «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» است؛ به این معنا که اگر می‌گوییم در دین اجباری نیست، به سبب روشن بودن حق است و چون حق کاملاً آشکار است، پس نیازی به اجبار برای قبولاندن آن نیست، و این معنا چه پیش از نزول آیات جهاد و چه پس از نزول آن، یکسان است (حق در هر حال روشن است) و چیزی که در هر حال ثابت است و تغییری نکرده، نسخ‌پذیر نخواهد بود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۳۴۴)؛ بر این اساس، استدلال اول تفتازانی به نسخ آیه، قابل پذیرش نخواهد بود.

در توضیح استدلال دوم گفته شده که امر به معروف، امر اجباری نیست، چراکه قرآن، اجبار در دین را نفی می‌کند، بلکه امر خداوند از باب «تخیر» و نهی او از باب «تحدیر» است. تخیر یعنی بنده در برابر امر الهی اختیار دارد و تحدیر یعنی برحذر داشتن که به موجب آن، انسان را از عواقب عملی برحذر می‌دارند که در این صورت، با اختیار او منافاتی ندارد (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ۴: ۲۷۹).

عدم اجبار در انجام تکالیف

یکی از مواردی که به آیه «لا اکراه فی الدین» استدلال کرده‌اند، در مورد نفی اجبار در انجام تکالیف است. اشاعره، منکر وجوب لطف بر خداوند شده‌اند و معتقدند، چنین چیزی از خداوند صادر نشده است، زیرا لطف به معنای «منع قهری» است، و واضح و ضروری است که این

«منع» وقوع نیافته است، زیرا ما به وجدان می‌بینیم بندگان گناه می‌کنند و در نتیجه، از اراده قهری خداوند تخلف صورت می‌گیرد (ر.ک: حسینی‌لواسانی، ۱۴۲۵ق، ۱: ۲۹۷ و ۲۹۸).
 اما پاسخ این شبهه آن است که: ۱. لطف به معنای اکراه (اجبار) و منع قهری نیست، چون در جای خود بیان شده: اصل تکلیف، لطف است، و معنایش آن است که با وجود تکلیف، انسان در معرض اطاعت و دوری از گناه قرار می‌گیرد و تکلیف نه تنها راه لطف خداوند را مسدود نمی‌کند، بلکه نوعی اتمام حجت بر بنده نیز خواهد بود. ۲. تکلیف بر اراده تشریحی خداوند دلالت دارد و در جای خود بیان شده تکلیف نه تنها با اراده تشریحی منافاتی ندارد، بلکه بر آن تأکید نیز می‌کند، مگر بنا بر مذهب کسانی که قائل به جبرند. البته اگر خداوند با اراده تکوینی می‌خواست از گناهان، منع قهری کند و اجبار بر اطاعت کند، امکان تخلف از اراده او نبود، ولی در جای خود بیان شده که این موضوع از خداوند صادر نشده و بلکه ممتنع است و انجام آن از خداوند قبیح است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لا اکراه فی الدین» که بر اساس آن، اکراه و اجباری از جانب خداوند در انجام واجبات و ترک محرمات صورت نگرفته است (ر.ک: حسینی‌لواسانی، ۱۴۲۵ق، ۱: ۲۹۷ و ۲۹۸).

نفی مغلوبیت خداوند

یکی از شبهاتی که در راستای اراده و خواست الهی از بندگان مطرح شده، این است که گفته‌اند: مسلم است که خداوند از کافران ایمان و از گناه‌کاران اطاعت خواسته است؛ حال اگر کافری ایمان نیاورد و گناه‌کاری اطاعت نکرد، موجب عجز یا مغلوبیت خداوند خواهد شد، چون برخلاف خواست خداوند رفتار شده است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۰۷).
 برای پاسخ به این شبهه در ابتدا لازم است تفاوت بین دو اراده تکوینی و تشریحی بیان شود؛ اراده تکوینی اراده‌ای است که به ایجاد چیزی تعلق پیدا کرده، و این اراده از مراد خداوند تخلف نمی‌کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: موجود باش! آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود» (یس: ۸۲)؛ اما اراده تشریحی اراده‌ای است که مبتنی بر آزمایش و امتحان، و هدایت بندگان به مصالح دنیوی و اخروی آنان است و می‌تواند از مراد الهی با نافرمانی و گناه تخلف کند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۱۷: ۹۴).
 با توجه به توضیحی که درباره دو نوع از اراده بیان گردید، در جایی که کافری ایمان نیاورد یا گناه‌کاری اطاعت نکرد، ضعف و مغلوبیت خداوند پیش نمی‌آید، زیرا خداوند ایمان و اطاعت را از روی جبر از این دو نمی‌خواهد، بلکه خواست خداوند در این‌جا از روی اختیار بنده است، و

خداوند در ایمان و اطاعت، اجباری قرار نداده «لا اکراه فی الدین» و اراده خداوند در این جا تشریحی است که با اختیار بنده منافاتی ندارد؛ از این رو، با ایمان نیاوردن یا اطاعت نکردن، لازم نمی‌آید خداوند مغلوب شده و کافر غالب گردیده است (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۰۷؛ حسینی شیرازی، ۱۴۱۰ق: ۲۹۵).

امتحان الهی و اختیار

یکی از موضوعاتی که در راستای آیه «لا اکراه فی الدین» به آن استدلال کرده‌اند، بحث امتحان الهی است؛ با این بیان که خداوند، امرِ ایمان را بر توانایی و آزادی انسان بنا کرده و بر اجبار و تحمیل قرار نداده است، زیرا در صورت اجبار، آزمایش و امتحان الهی بی‌معنا خواهد شد (رازی، ۱۴۲۰ق، ۷: ۱۵)؛ لذا دنیا ظرفی برای امتحان قرار داده شده و امتحان از کسی به عمل می‌آید که اختیار داشته باشد، نه مانند سایر موجودات طبیعی، آثار و حرکاتش جبری و طبیعی باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۱۲: ۹۹). خداوند می‌فرماید: «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید» (ملک: ۲)؛ بر این اساس، هیچ‌کس را از آزادی و اختیار خود منع نکرده «لا اکراه فی الدین»، تا هر کس بخواهد ایمان آورد و یا کفر بورزد: «بگو: این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود، و هر کس می‌خواهد کافر گردد» (کهف: ۲۹) (ر.ک: مرعشی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۴۱۴).

عصمت پیامبر ﷺ

از موارد دیگری که به آیه «لا اکراه فی الدین» استدلال کرده‌اند، بحث عصمت پیامبر ﷺ است، و چنین گفته‌اند: واجب است پیامبر ﷺ از گناه و فراموشی و هرچه موجب تنفر انسان است، معصوم باشد. عصمت، ملکه و موهبتی در وجود انسان معصوم است که با آن، گناه و معصیت از او در حالت عمد و فراموشی صادر نمی‌شود، و بر این نکته تأکید کرده‌اند که این گناه نکردن، از روی اختیار و بدون هیچ اجباری است. آنان برای نفی این اجبار، به آیه «لا اکراه فی الدین» استدلال کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۰۱ق: ۷۴؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ۳: ۱۹).

از استدلال مذکور استفاده می‌شود که:

۱. «دین» را در این جا به معنای «پرهیز از گناه» که در محدوده اعمال است، در نظر گرفته‌اند؛

۲. آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» را درباره عمل اختیاری پیامبر ﷺ نیز صادق می‌دانند.

وظیفه پیامبر ﷺ

بر اساس آیات قرآن، پیامبر ﷺ در پیشگاه الهی دارای وظایفی است؛ از جمله این وظایف، رساندن پیام الهی به مردم است، بدون این که تحمیل و اجباری بر مردم در پذیرش و ایمان به رسالت ایشان وجود داشته باشد. این موضوع، از آیات متعددی از قرآن قابل استفاده است؛ از جمله: «پیامبر، وظیفه‌ای جز رسانیدن پیام (الهی) ندارد (و مسئول اعمال شما نیست). و خداوند آنچه آشکار و آنچه پنهان می‌دارید، می‌داند» (مائده: ۹۹).

با توجه به این آیات، پیامبران مردم را به پذیرش دعوت خود مجبور نمی‌کنند و به اجبار، مردم را از کفر به ایمان و از معاصی به اطاعت وادار نمی‌کنند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۱۲: ۲۴۱). با ضمیمه کردن آیات دیگری از قرآن، به خصوص آیه مورد بحث این وظیفه، یعنی ابلاغ بدون اجبار کاملاً روشن خواهد شد. بر این اساس است که برخی از این بحث، قاعده‌ای استخراج کرده و آن را قاعده «تمام حجت بر مردم و عدم اجبار آنان بر عمل» نامیده‌اند (حسینی‌میلانی، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

با مراجعه به سیره عملی پیامبر ﷺ نیز خواهیم یافت که آن حضرت مطابق این قاعده رفتار می‌کردند. در تاریخ آمده است که پیامبر ﷺ در ایام حج به سراغ قبایل مختلف عرب می‌رفتند و از آنان می‌خواستند از ایشان حمایت کنند و در مقابل می‌فرمودند: من هیچ‌کدام از شما را مجبور به پذیرش نمی‌کنم، فقط در برابر دشمنان از من حمایت کنید تا بتوانم رسالت الهی را که بر عهده دارم به انجام برسانم؛ گرچه هیچ‌کدام از آنان به حمایت از ایشان حاضر نشدند (احمدبن‌ابی‌یعقوب، ۱۳۸۹، ۲: ۳۶).

برخی روایات ضمن این که به سیره عملی پیامبر ﷺ در این باره اشاره می‌کنند، موضوع کلامی را نیز متفرع بر آن می‌کنند، و آن بحث «استحقاق مدح و ذم» است. در این نوع روایات آمده: گروهی از مسلمانان از پیامبر ﷺ خواستند مردمی را که هنوز مسلمان نشده، به اسلام آوردن مجبور کنند تا تعداد مسلمانان و قدرت آنان افزایش پیدا کند؛ در مقابل، پیامبر ﷺ به آنان فرمودند: اگر این کار را انجام دهم، دیگر استحقاق مدح و ثواب را نخواهند داشت و به قرب الهی نایل نخواهند شد (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ۲: ۴۱۲).

صاحب‌نظران علم کلام تأکید می‌کنند، فردی که دارای تکلیف است باید در انجام عمل اختیار داشته باشد و مجبور نباشد، چون غرض از تکلیف، استحقاق مدح و ثواب است و با اجبار، این استحقاق تحقق پیدا نمی‌کند (طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۲۰).

امامت و گسترش آیین

یکی از مباحثی که در کتب کلامی درباره بحث امامت مطرح کرده‌اند، بحث «لطف» است. صاحب‌نظران مراتبی از لطف را درباره امام قائل شده و ابراز می‌دارند: اصل وجود امام لطف است، زیرا با وجود اوست که تفرقه‌بندگان به یک‌پارچگی تبدیل می‌شود؛ ضعیف از قوی و فقیر از غنی می‌تواند دادخواهی کند؛ جهل جاهل برطرف و غافل از غفلت بیدار می‌شود؛ و در صورت نبود امام، شریعت نابود و بیشتر احکام دین و ارکان اسلام، چون: جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و قضاوت تعطیل می‌گردد و فایده مورد انتظار از دین منتفی خواهد شد (فیض‌کاشانی، ۱۴۱۸ق، ۱: ۵۰۱).

با توجه به این موضوع، یکی از تصرفاتی که پیشوای دوازدهم در سایه لطف الهی در زمان ظهور انجام خواهد داد، موضوع گسترش اسلام است (حر عاملی، ۱۴۲۲ق، ۵: ۲۴۳)؛ منتهی این سؤال پیش می‌آید که ایشان چگونه اسلام و دین توحیدی را گسترش می‌دهند؟

ملا صالح مازندرانی، از عالمان قرن دهم، در شرح روایتی درباره شرایط ظهور امام زمان علیه السلام که در آن به کامل شدن عقل انسان‌ها اشاره دارد، می‌نویسد: «حضرت با شمشیر مردم را به سوی خداوند فرامی‌خواند و مخالفان را قلع و قمع می‌کند تا فقط یک دین را در جهان حاکم کند؛ از این رو، این شارح به نوعی به گسترش اسلام با شمشیر در زمان پیشوای دوازدهم قائل شده (با این‌که روایتی که به شرح آن می‌پردازد، دلالتی بر این مسئله ندارد) (مازندرانی، ۱۳۸۸ق، ۱: ۳۹۹). ولی برخی از صاحب‌نظران معاصر عقیده دارند، گسترش آیین توحید در زمان پیشوای دوازدهم از طریق زور و اجبار صورت نمی‌پذیرد، بلکه از راه تبلیغ صورت می‌گیرد، و برای این موضوع به روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر اساس آیه «لا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ» است، استدلال می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۸۷).

نفی تقلید در عقاید

یکی از موارد استدلال به آیه شریفه: «لا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، نفی تقلید در عقاید و اثبات نظری بودن اعتقادات است (طباطبائی، ۱۴۱۸ق: ۲۵۳). بر اساس این آیه، کسی را نمی‌توان به ایمان آوردن اجبار کرد و هر فردی خود باید راه رسیدن به ایمان را طی کند، زیرا راه درست از راه روشن آشکار شده؛ لذا تقلید کردن در اصول عقاید، نه صحیح است و نه جایز؛ مثلاً اگر کسی به وجود خداوند شک دارد، نمی‌تواند از کسی که معتقد به وجود خداوند است تقلید کند، بلکه لازم است به اندازه قدرت فکری و عقلی خود در آیات آفاقی و انفسی جست‌وجو کند تا به وجود خداوند پی برده و معتقد شود (حمود، ۱۴۲۱ق، ۱: ۵۹).

آزادی فکر و عقیده

گروهی از صاحب‌نظران بر اساس آیه ۲۵۶ سوره بقره: «در قبول دین، اکراهی نیست، (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است»، قائل به آزادی فکر و عقیده در اسلام شده‌اند؛ بر این اساس می‌گویند، هر انسانی اختیار دارد عقیده یا فکری را که می‌خواهد، برگزیند و دیگران حق ندارند کسی را مجبور به پذیرش اعتقاد یا فکری کنند؛ لذا قرآن، وظیفه پیامبر ﷺ را فقط «تذکر و ارشاد» می‌داند، نه اجبار و زور. خداوند می‌فرماید: «پس تذکر ده که تو فقط تذکردهنده‌ای؛ تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی» (غاشیه: ۲۱ و ۲۲)؛ بدین جهت، اسلام با صاحبان ادیان دیگر با تسامح برخورد می‌کند و برای اقلیت‌های دینی حقوق و آزادی‌هایی قائل است (سبحانی، ۱۳۸۶، ۲: ۴۰۴).

هم‌چنین اسلام، مردم را بدون توجیه و ارشاد رها نکرده، بلکه راه درست را از راه انحرافی روشن کرده و با عواملی که مانع تفکر صحیح است مبارزه کرده است. از جمله این عوامل عبارتند از: باقی ماندن بر جهل و نادانی، تفتیش عقاید، بسط و گسترش خرافات و دامن زدن به غرایز جنسی و تمایلات فاسد. از این رو، انسان‌ها را به تفکر صحیح برای دست‌یابی به حقیقت فراخوانده و تفکر را برترین عبادت به شمار آورده است، و شاید روشن‌ترین دلیل این باشد که به مشرکان فرصتی می‌دهد تا در میدان جنگ، برای مطالعه اسلام به نزد مسلمانان بیایند و سخن خداوند را بشنوند. خداوند در آیه ۶ سوره توبه می‌فرماید: «و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)؛ سپس او را به محل امنش برسان، چراکه آن‌ها گروهی ناآگاهند» (سبحانی، ۱۳۸۶: ۴۰۵-۴۰۶).

در مقابل کسانی که آیه «لا اکراه فی الدین» را دلیل بر آزادی عقیده گرفته‌اند، برخی دیگر از صاحب‌نظران دلالتی برای آیه در این جهت قائل نیستند؛ از جمله علامه طباطبائی چنین استدلال می‌کند: ۱. اگر قائل شویم آیه شریفه بر آزادی عقیده دلالت دارد، تناقض پیش می‌آید، زیرا توحید، اساس تمامی نوامیس و احکام اسلامی است و نمی‌توان از سویی، قانونی تشریح کرد و از سوی دیگر بگوییم، در عمل به قانون آزادید؛ می‌خواهید انجام دهید و اگر نمی‌خواهید انجام ندهید. ۲. عقیده (درک تصدیقی)، اگر در ذهن انسان پیدا شود، حاصل شدن آن، عمل اختیاری انسان نیست، تا بتوان فلان شخص را از فلان عقیده، منع و یا در عقیده دیگر آزاد گذاشت، بلکه آنچه در مورد عقاید، تحت تکلیف درمی‌آید، لوازم عملی عقیده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۴: ۱۱۷).

درباره این دو دیدگاه می‌توان گفت، کسانی که با توجه به آیه «لا اکراه فی الدین»، قائل به آزادی عقیده هستند، مقصودشان آزادی تکوینی است که بر اساس آن، انسان را موجودی مختار

می‌بینند، ولی کسانی که دلالتی برای آیه بر موضوع آزادی عقیده قائل نیستند، آن را در مرحله تشریح می‌دانند که در مقام وظیفه، انسان موظف است دین حق را انتخاب کند و عقیده باطل از آنان پذیرفته نمی‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیان کاران است» (آل عمران: ۸۵).

نفی جبر

یکی از مواردی که به آیه «لا اکراه فی الدین» استدلال کرده‌اند، برای ردّ کسانی است که قائل به جبرند؛ با این بیان که گروه‌هایی چون اشاعره، جهمیّه و مرجئه قائلند خداوند همه‌چیز، اعم از خیر و شر، هدایت و ضلالت و کفر و ایمان را می‌آفریند و تمام افعال انسان مستند به خداوند است و انسان، اراده، قدرت و اختیاری در انجام و ترک اعمال ندارد (موسوی‌زنجانی، ۱۴۱۳ق، ۲: ۱۳۱). برای ردّ کلام کسانی که قائل به جبرند، به آیاتی از قرآن استدلال شده است؛ از جمله: ۱. «در قبول دین، اکراهی نیست، (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است» (بقره: ۲۵۶).

۲. «ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس» (انسان: ۳).

۳. «بگو: این حق است از سوی پروردگارتان. هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هر کس می‌خواهد کافر گردد» (کهف: ۲۹).

شیعه امامیه بر اساس چنین آیاتی می‌گوید: خداوند پس از بیان دلیل و ارشاد و هدایت بندگان، برای آنان تکالیفی را مقرر داشته و قدرت بر انجام و ترک عمل را نیز به آنان عطا کرده است؛ بنابراین، شیعه امامیه قائل به اختیار انسان‌ها در افعال خود است و آیه «لا اکراه فی الدین» را مستندی برای این موضوع می‌داند (ر.ک: موسوی‌زنجانی، ۱۴۱۳ق، ۲: ۱۳۳).

کسانی که درباره افعال انسان قائل به جبرند، به اشاعره و برخی از فرقه‌های کلامی اختصاص ندارند که در گذشته می‌زیسته‌اند، بلکه بسیاری از مکاتب فکری و فلسفی در قرون اخیر نیز به نوعی در نظریات خود قائل به جبرند؛ برای مثال، دورکیم و یا مارکس طرفدار اصالت اجتماعی در مقابل اصالت فردی‌اند و قائل به جبر اجتماعی بوده و صریحاً ابراز می‌دارند فرد در جامعه هیچ اختیار و اراده‌ای ندارد و از آزادی برخوردار نیست؛ هرچه فرد دارد، پرتوی از آن چیزی است که جامعه به او داده است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۷، ۱۵: ۷۸۹). به نظر می‌رسد، برای پاسخ به این‌گونه نظریات، استدلال به آیه «لا اکراه فی الدین» نقش محوری داشته باشد.

کثرات‌گرایی دینی

برخی بر اساس آیه «لا اکراه فی الدین» که اکراه و اجبار در دین را نفی می‌کند، گفته‌اند: لازم نیست انسان را ملزم به دین خاصی کرد، بلکه هر دینی از ادیان مختلف را داشته باشد، کافی است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۷، ۱: ۲۷۷). این موضوع در حقیقت همان سخنی است که در پلورالیسم دینی (کثرت‌گرایی دینی) به آن قائلند و براساس آن، انسان‌های سعادت‌طلب می‌توانند هر یک از ادیان الهی را که می‌خواهند، برگزینند، به تعالیمش عمل کنند و به حقیقت متعالی برسند (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶: ۱۷۰).

در پاسخ به این شبهه باید گفت: شیعیان بر آنند که دین، کثرت نمی‌پذیرد و یکی نیست. حقیقت دین، یکی است که همانا تسلیم در برابر خداوند است؛ خداوندی که سلطه و حاکمیت مطلق و آفریدگاری از آن اوست و پرستش تنها او را می‌سزد؛ اما هر امتی بسته به توانایی و دانایی و عصر و دوره زندگی‌اش، به این دین یگانه فراخوانده شده است. از نظرگاه اسلامی، همه شریعت‌های پیشین در روزگار خویش حقانیت داشته‌اند، اما پس از ظهور اسلام، نسخ شده و کنار رفته‌اند و از آن پس، حقانیت تنها از آن دین اسلام است (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

نتیجه‌گیری

با توجه به گستره معنایی آیه «لا اکراه فی الدین» که شامل عقاید و اعمال - هردو - می‌گردد، می‌توان نتیجه گرفت که در مرحله تکوین، هیچ اجباری از سوی دین برای انسان در پذیرش عقیده وجود ندارد؛ از این جهت، انسان‌ها از آزادی تکوینی بهره‌مند خواهند بود و در این راستا وظیفه پیامبر ﷺ فقط ابلاغ بوده و هیچ اجباری از سوی ایشان بر پذیرش اجباری دین نبوده است. البته این وظیفه درباره جانشینان معصوم پیامبر ﷺ نیز تحقق خواهد داشت، و به ضمیمه تاریخ و سنت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام ثابت می‌شود که اسلام به زور شمشیر گسترش پیدا نکرده است. علاوه بر این، با توجه به آیه «لا اکراه فی الدین» نمی‌توان گفت انسان در مرحله تشریح آزاد است که هر دینی را خواست بپذیرد، زیرا انسان وظیفه دارد دین حق را قبول و از عقیده باطل اجتناب کند، زیرا با توجه به آیه شریفه: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی»، قاعده‌ای با عنوان «اتمام حجت بر مردم و عدم اجبار آنان بر عمل» استفاده می‌شود که مسئولیت انتخاب دین را متوجه خود انسان می‌گرداند. از ملاحظه مجموعه موارد می‌توان نتیجه گرفت، محوری‌ترین موضوع در استدلال‌های کلامی، بحث اختیار در انجام تکالیف و نفی اجبار در عقیده و عمل است.

۱. اخوان الصفا، (۱۴۱۲ق)، رسائل اخوان الصفاء و خزان الوفاء، بی جا، دار الاسلامیه. *
۲. استرآبادی، محمدجعفر، (۱۳۸۲)، البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقاید الساطعه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی. *
۳. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، (۱۳۸۶)، فرهنگ شیعه، قم، زمزم هدایت. *
۴. تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، قم، الشریف الرضی. *
۵. تهانوی، محمدعلی، (۱۱۵۸ق)، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون. *
۶. حر عاملی، محمدبن حسن، (۱۴۲۲ق)، اثبات الهداة، بیروت - لبنان، مؤسسه الأعلمی. *
۷. حسینی شیرازی، سیدمحمد، (۱۴۱۰ق)، القول السدید فی شرح التجرید، قم، دارالایمان. *
۸. حسینی لواسانی، سیدحسن، (۱۴۲۵ق)، نور الأفهام فی علم الکلام، قم، مؤسسه النشر الإسلامی. *
۹. حسینی میلانی، علی، (۱۳۸۷)، آیات الغدیر، قم، حقایق. *
۱۰. حمود، محمد جمیل، (۱۴۲۱ق)، الفوائد البهیة فی شرح عقاید الإمامیه، بیروت، مؤسسه الأعلمی. *
۱۱. خرازی، سیدمحسن، (۱۴۱۷ق)، بدایة المعارف الالهیه فی شرح عقاید الامامیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی. *
۱۲. خراسانی، ابوجعفر، (۱۴۱۶ق)، هدایة الامة إلى معارف الائمه علیهم السلام، قم، مؤسسه البعثة. *
۱۳. خلخالی، سیدمحمد مهدی، (۱۴۲۵ق)، الحاکمیه فی الإسلام، قم، مجمع اندیشه اسلامی. *
۱۴. رازی، فخرالدین، (۱۴۲۰ق)، تفسیر مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی. *
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم. *
۱۶. رهنمای، سیداحمد، (۱۳۸۸)، «پایه های روان شناختی تربیت دینی»، فصلنامه اسلام و پژوهش های تربیتی، ۲-۲۷.
۱۷. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۶)، مفاهیم القرآن، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام. *
۱۸. _____، (بی تا)، الأضواء علی عقاید الشیعه الإمامیه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام. *
۱۹. سبزواری، سید عبدالاعلی، (۱۴۰۹ق)، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه اهل بیت علیهم السلام. *
۲۰. سروش محلاتی، محمد، (۱۳۸۸)، «تأملی در مشروعیت اجبار در تربیت دینی»، دوفصلنامه تربیت اسلامی، ۶۳-۷۳.
۲۱. شیر، سید عبدالله، (۱۴۲۴ق)، حق الیقین فی معرفه أصول الدین، قم، انوار الهدی. *
۲۲. شهباز، قدرت، (۱۳۸۷)، «نظریه مجازات تعزیری برای جرم ارتداد با رویکرد به قرآن و سنت»، فصلنامه رهنمون، ۲۵-۳۰؛
۲۳. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۶)، شرح اصول الکافی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. *
۲۴. طباطبائی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مکتبه النشر الإسلامی. *

۲۵. _____، (۱۴۱۸ق)، مقالات تأسیسیه فی الفكر الإسلامی، جواد علی کسار، کویت، مؤسسة ام القرى. *
۲۶. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج، مشهد، المرتضی. *
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو. *
۲۸. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه. *
۲۹. طریحی، فخرالدین، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی. *
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۵ق)، تلخیص المحصل المعروف بتقد المحصل، بیروت، دارالاضواء. *
۳۱. _____، (۱۴۰۶ق)، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت، دارالاضواء. *
۳۲. علامه حلّی، حسن بن یوسف، (۱۴۰۱ق)، أجوبة المسائل المهنية، قم، خیام. *
۳۳. _____، (۱۴۰۹ق)، الألفین، قم، هجرت. *
۳۴. _____، (۱۴۱۳ق)، كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسة النشر الإسلامی. *
۳۵. فیض کاشانی، محسن، (۱۴۱۸ق)، علم الیقین فی أصول الدین، قم، بیدار. *
۳۶. قربان نیا، ناصر، (۱۳۸۲)، «حقوق جنگ در اسلام»، رواق اندیشه، ۲۲-۳۲.
۳۷. کاظمی شبر، سید عبدالله، (۱۴۰۴ق)، الأصول الأصلية والقواعد الشرعية، قم، مکتبه المفید. *
۳۸. مازندرانی، محمد صالح، (۱۳۸۸ق)، شرح الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه. *
۳۹. متوکل، احمد بن سلیمان، (۱۴۲۴ق)، حقائق المعرفة فی علم الکلام، صنعاء، مؤسسة الإمام زید بن علی. *
۴۰. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴ق)، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء. *
۴۱. محمدی گیلانی، محمد، (۱۴۲۱ق)، تکملة شوراق الألهام، تهران، مکتب الأعلام الإسلامی. *
۴۲. مدنی، سید علی خان، (۱۴۰۹-۱۴۱۱ق)، ریاض السالکین، قم، چاپ دفتر انتشارات اسلامی. *
۴۳. مرعشی، قاضی نورالله، (۱۴۰۹ق)، احقاق الحق وازهاق الباطل، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی. *
۴۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۷)، مجموعه آثار، قم، صدرا. *
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۳)، آیات الولاية فی القرآن، قم، مدرسة الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام. *
۴۶. _____، (۱۳۸۶)، حکومت جهانی مهدی علیه السلام، قم، نسل جوان. *
۴۷. موسوی زنجانی، سید ابراهیم، (۱۴۱۳ق)، عقاید الإمامیه الاثنی عشریه، بیروت، مؤسسة الاعلمی. *
۴۸. موسوی خمینی، روح الله، (۱۳۷۸)، آداب الصلاة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار. *
۴۹. نجفی، محمد حسن، (۱۳۹۱)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی. *
۵۰. یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۳۸۹)، تاریخ الیعقوبی، بی جا، دارالزهراء. *
۵۱. واحدی، علی بن احمد، (۱۴۱۱ق)، اسباب نزول القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه. *

نکته ۱: تمام منابعی که با * مشخص شده اند، برگرفته از نرم افزارهای مختلف علوم اسلامی مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی است

نکته ۲: منبعی که با ** مشخص شده است، مجموعه رسائل فلسفی می باشد که توسط انجمنی مخفی در قرن چهارم هجری در بصره و بغداد به نگارش در آمده و این مجموعه رسائل به نام نویسنده و اشخاص معین منتشر نگردیده بلکه به نام انجمن انتشار یافته (رک: فرهنگ دهخدا)